

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

در آستانه ماه سوگواری مولایمان حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه و اولاد و اصحاب گرامی‌اش هستیم. عرض ادب می‌کنیم خدمت آن بزرگوار به یک زیارت مختصر.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الْسَّلَامُ عَلَیْكَ یا اَبَاعَبْدِاللهِ وَ عَلَی الْاَزْوَاجِ الَّتِی حَلَّتْ بِفِنَائِکَ عَلَیْکَ مِنَّا سَلَامُ اللهِ اَبَدًا مَا بَقِینَا وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَجَعَلَهُ اللهُ اَخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِیَارَتِکُمْ اَلْسَّلَامُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَ عَلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ عَلَی اَوْلَادِ الْحُسَیْنِ وَ عَلَی اَصْحَابِ الْحُسَیْنِ یا لیتنا کنا معهم فنفوز فوزا عظیما».

«اَللّهُمَّ اَلْعَنِ اَوَّلَ ظَالِمٍ طَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَآخِرَ نَائِعٍ لَهُ عَلَی ذَلِکَ، اَللّهُمَّ اَلْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِی جَاهَدَتِ الْحُسَیْنِ، وَشَايَعَتْ وَبَايَعَتْ وَتَابَعَتْ عَلَی قَتْلِهِ، اَللّهُمَّ اَلْعَنُوهُمْ جَمِیعًا».

یک داستانی که معمولاً در این سال‌های اخیر هر سال شاید نقل کردیم. چون دارای سند مسلم و صحیح اعلایی است و تحقق آن مقطوع به هست تذکاراً عرض می‌کنم باز.

آیت‌الله وحید خراسانی حفظه‌الله تعالی یک وقتی در درس فرمودند، شاید هم دوبار فرمودند و بعدها هم مثلاً شاید پارسال بود خدمت‌شان رسیدیم با عده‌ای از بچه‌ها و بستگان، من خدمت ایشان عرض کردم که ازدیاداً لایمان به خصوص برای این بچه‌ها که از شما بشنوند، شما این داستان را تکرار بفرمایید. ایشان هم لطف کردند تکرار کردند یکی از همشیره‌زاده‌ها هم ضبط کردند صدای ایشان را.

ایشان فرمودند (قریب به این مضامین) وقتی ما در نجف بودیم (خب ایشان سالیانی نجف مشرف بودند)، شخصی در نجف بود آقای آسید جعفر حسینی شیرازی ظاهراً که از اطرافیان مرحوم آیت‌الله العظمی آقای آسید عبدالهادی شیرازی بود ایشان، همان بزرگواری که بعد از آیت‌الله بروجردی دو سالی مرجعیت عامه تقریباً به ایشان منتقل شد. بعد فوت شدند ایشان. گفتند که این آقای آسید جعفر که از اطرافیان آیت‌الله آسید عبدالهادی بودند ایشان مبتلا به بیماری چشم شدند و برای علاج و جراحی آمدند ایران ظاهراً بیمارستان فیروزآبادی که آن موقع‌ها این بیمارستان بیمارستان مهمی بوده دیگه که مرحوم آقای بروجردی هم از بروجرد برای جراحی می‌آیند آن‌جا و بعد می‌آیند قم، ایشان آمدند این‌جا برای جراحی و جراحی موفق نبود و ایشان به رحمت خدا رفتند. آقای آسید عبدالهادی یک مجلس ختمی برای ایشان گرفتند در نجف، من هم شرکت کردم در مجلس ختم و جای نشستیم هم کنار خود آقای آسید عبدالهادی قرار گرفت، آقا فرمودند که؛ آقای

آسید عبدالهادی فرمودند ما با این آقا یک داستانی داریم (این آقایی که حالا ختم برایش گرفتیم و به رحمت خدا رفته) و آن این است که یک سالی فرموده بود من شب اول محرم خواب دیدم که در یک مجلسی، یک واقعه‌ای حضرت سیدالشهداء سلام‌الله علیه تشریف دارند و در خدمت ایشان هم یک شخصی است که حالا من یادم رفته؛ شاید گفتند آن شخص مثلاً حضرت ابوالفضل بود یا حضرت علی اکبر علیهما السلام یا حالا شخص دیگر، یک لیستی دست آن شخص بود. حضرت سلام‌الله علیه نام یک نفر را بردند فرمودند این را حذف کن، خط بزن. نام آسید جعفر شیرازی را آوردند گفتند این را ثبت کن در آن لیست، همین خواب را آقای آسید هادی... دیدند؛ از خواب بیدار شدند، نه! یعنی چه؟! آن را حضرت فرمودند حذف کن این را ثبت کن؟! دیگر خوابم نبرد و منتظر بوم روز بشود و علی الرأس که ایشان مثلاً چه ساعتی می‌آمدند دفتر ما و منزل ما؛ ایشان بیایند بپرسم. خب ایشان فردا شد آمدند که روز اول محرم بود ظاهراً، گفتند دیشب شما مثلاً چه کاری کردید؟ گفت که.... (آسید جعفر) گفت من دیروز عصر که آخر ذی‌الحجه می‌شود مشرف شده بوم حرم، ظاهراً حرم امیرالمؤمنین سلام‌الله علیه؛ از حرم که آمدم بیرون؛ این فکر به خاطر من خطور کرد که ما تا حالا گریه کردیم برای امام حسین علیه السلام ولی کسی را نگراندیم. بکاء داشتیم، ابکاء نداشتیم. اهل منبر و این‌ها نبودند دیگه، مثلاً خیلی‌ها در نجف رسم‌شان...، خب این توی ذهنم خطور کرد همان‌جا تصمیم گرفتم که بروم یک کتاب مقتل تهیه کنم و از همین شب اول محرم توی خانه خودم برای زن و بچه خودم روضه بخوانم از روی مقتل و این کار را کردم. حالا این آقا این تصمیم را می‌گیرد و این تصمیم را هم عملیاتی می‌کند؛ توی خانه خودش برای زن و بچه خودش. آقای آسید عبدالهادی که اصلاً خبر ندارد از این جریان این رؤیای صادقه را می‌بیند که امام حسین سلام‌الله آن شب فرمودند اسم این آقا را ثبت کن. لابد در لیست ذاکرین و مثلاً این‌ها...، و حالا آن دیگری که فرمودند حذف کن حالا وجه آن چه بوده نمی‌دانم.

خب این خواب و این که رؤیای صادقه است نشان می‌دهد که کسانی که به هر وجهی حالا شواهد و داستان‌ها و این‌ها زیاد است که حالا دیگه فرصت نیست عرض بکنم. بالاخره ما اگر توفیق این‌که حالا مثلاً تبلیغ برویم یا فعلاً به‌خصوص با این شرائط کرونایی که خب احتمال ضرر و فلان و این‌ها پیش قوی است ولی در منزل می‌شود بالاخره، مرحوم آیت‌الله العظمی گلپایگانی رضوان‌الله علیه هم این رسم را داشتند که خودشان برای غیر از آن روضه‌ای که می‌گرفتند و عام مردم شرکت می‌کردند، خودشان برای خانواده خودشان ذکر مصیبت می‌کردند. پدر ما می‌فرمودند آن اوائل هم که ما آمده بودیم قم ایشان خودشان منبر می‌رفتند و از روی کتاب مقتل می‌خواندند و این مطلب را هم والد نقل می‌کردند از ایشان که در همان یکی از آن منبرهای‌شان فرمودند که من یک سفری کر بلا مشرف شده بوم. در همان جوانی‌های‌شان و این‌ها، منزلی که ظاهراً بوم آن میزبان آن منزل گفت که در حفاری‌هایی که حالا منزل خودش بوده یا آن‌جا بوده؛ یک تیر سه‌شعبه آورد که خصوصیت این تیر سه‌شعبه این بود که یک تیر این‌جوری بود، یکی این‌جا یکی این‌جا و سر این هر یکی از این شعب این یک حالت این‌جوری برگشت داشت که معنایش این بود که وقتی این وارد بدن می‌شود بخواهی بیرون بیاوری این پاره می‌کند چون یک حالت این‌چنینی داشت و این توی حفاری‌های آن‌جا مال همان زمان حادثه کر بلا ظاهراً بوده. خدا ان شاءالله که همه‌ی ما را جزء عزاداران و سوگواران راستین آل پیامبر به‌خصوص سیدالشهداء علیه السلام و اولاد گرامی و اصحاب گرامی‌اش قرار بدهد و مشکلات جوامع شیعی در سراسر عالم و این کشور اهل بیت علیهم السلام را برطرف فرماید و این بیماری فراگیر عالمی را از همه‌ی شیعیان و موالیان، مسلمین، مستضعفین

جهان غیر از اعداء اهل بیت که ان شاء الله برطرف بفرماید. یعنی ما نسبت به اعداء اهل بیت دعا نمی‌کنیم. حالا خدا خودش می‌داند. ولی همه‌ی بشری که مستضعف هستند به‌خصوص مسلمین و شیعیان و موالیان اهل بیت به برکت عزّت و ارجی که خدای متعال برای سیدالشهداء ارواحنا فداه دارد به برکت این ایام سوگواری و اظهار ارادت‌هایی که نسبت به آن بزرگوار می‌شود ان شاء الله به جامعه بشری عنایت بفرماید و این بیماری فراگیر را ان شاء الله برطرف کند ان شاء الله.

خب یک تقریری از استصحاب عرض کردیم که تأمل بشود در آن و آن تقریب پنجم بود. که بگوییم قبل از تعذر این وجوب استقلالی که روی این واجب داشت و انبساط پیدا کرده بود خب حالا آن‌هایی که متعذر شد می‌دانیم دیگه حالا روی آن منبسط نیست اما این که می‌دانیم روی بقیه منبسط بود؛ حالا استصحاب می‌کنیم. نمی‌دانیم آن وجوبی که پخش شده بود و بنحو انبساط روی این اجزاء و شرائط قرار گرفته بود الان باقی است یا باقی نیست؟ خب کسی که استصحاب در شبهات حکمیه را اشکال نمی‌کند خب می‌توانست بگوید استصحاب می‌کنم که باقی است. در منتقی از این تقریر این جور جواب داده شده، فرمودند این هم تمام نیست. چرا؟ برای این که این انبساط به تعبیر من تبع آن وجوب استقلالی است که می‌آید. یک چیز دیگری که نیست. همان وجوبی که از مولا صادر می‌شود روی مرکب همان می‌خواهد و منبسط می‌شود. وجوبی که به مرکب می‌خورد منبسط بر اجزاء و شرائط و تار و پود آن عمل می‌شود. آن که ما می‌دانیم به خاطر این که بعض اجزاء متعذر شده دیگه آن وجوب به آن مرکب باقی نخواهد بود. اگر خواهد یک وجوب منبسطی این‌ها داشته باشند و روی آن‌ها باشد باید یک وجوب دیگری جعل شده باشد که آن هم منبسط بشود روی اجزاء غیرمتعذر و این همان اشکال کلی قسم ثالث را دارد. یعنی ما آن وجوب استقلالی را که به تبع او یک انبساطی بر روی این‌ها بود آن را می‌دانیم که زائل شده، احتمال می‌دهیم مقارناً لاو مثلاً یک وجوب دیگری را شارع روی غیرمتعذرها جعل کرده باشد و این...، فلذا احتمال می‌دهیم پس آن وجوب منبسط که برای هر یک از این‌ها بود این‌ها باقی باشد و این همان اشکال کلی قسم ثالث را دارد.

س: یعنی احتمال ندارد به خاطر تعذر این انبساطش فقط کم بشود؟

ج: نه، همین دیگه، می‌گویند نه، می‌گویند که این چون امر به مرکب می‌شود یا نه؟

س: یعنی ما برای تعذر و آن چه که ... آن چه که متعذر است بر عهده شما نیست. یکی از راه حل‌هایش این است که ایشان فرمود.

ج: نه، الان امر به مرکب می‌تواند بکند یا نه؟

س: بله؟

ج: یک امر هست یا چند امر است؟ یک امر است. امر به مرکب که نمی‌تواند بکند. پس او همان امر واحد هست که خودش را می‌خواهاند روی این‌ها.

س: امر به مرکب منبسط علی شرط... اجزاء نمی‌تواند

ج: نه، دیگر نمی‌تواند، نه، نه، نه، ببینید؛ چون انبساطش که غیر خودش نیست. همان امر واحده می‌خواهد روی اجزاء و الان می‌دانیم به مرکب نمی‌تواند، به این مرکب دارای آن ابعاض که نمی‌تواند امر بکند.

س: یعنی انبساطش را حل نمی‌کند.

ج: انحلال نیست ها! چون انحلال نیست هر جزئی یک امر جدا داشته باشد. همان امر واحد، آن امر واحد این جوری است. ممکن است کسی جواب بدهد از منتقی و تقریر را یک مقداری اصلاح بکند به این بیان که شبیه آن آقای آشیخ محمد حسین قدس سره داشتند که آن اجزاء را می‌فرمود اجزاء ملتفت، جزء ملتفت، هر جزئی به غیر التفات به او را شارع جزء قرار داده، این جور می‌گفتند دیگه؛ برای تصویر این که ساهی، غافل چه جور امر باشد این است. حالا به همان شکل ما این جا عرض می‌کنیم. می‌گوییم جزء غیرمتعذر، تکبیر غیرمتعذر، قرائت غیرمتعذر، چی غیرمتعذر، غیرمتعذر، غیر...، این امر می‌آورد روی این مجموعه که هر کدام قید غیرمتعذر دارد. چه طور در آن جا که قید ملتفت‌الیه داشت وقتی کسی ملتفت نبود، ساهی بود امر عوض نمی‌شد که، آن اجزاء و ابعاض تشکیل شده از این که این جور چیزهایی را با هم کنار هم گذاشته امر کرده، پس وقتی متعذر شد اصلاً جزء نیست چون جزء بودنش و این که همان امر باید همان امر روی آن باشد باید قید غیرمتعذر را داشته باشد کما این که آن جا قید ملتفت‌الیه را باید داشته باشد. اگر این جوری بفهمایند. پس ما می‌گوییم و ظاهراً هم این جوری باشد؛ یعنی ممکن است کسی استظهار هم بکند که این قید را دارد. نه ذات این چه مقدورت باشد چه مقدورت...، تکبیر کذا همین جور، همین جور. بنابراین نفس آن امر می‌دانیم روی این است. الان می‌دانیم این‌ها که غیرمتعذر هستند پس بنابراین این دیگه امر اصلاً از اول هم نگرفته او را، چون با قید این آمده و من هم که الان تعذر دارم نسبت به آن، نسبت به آن تکلیف ندارم چون چیزی که غیرمتعذر بر من باشد اصلاً تکلیف نیامده روی آن.

س: حاج آقا؛ تمکن و تعذر قید تکلیف نیست؛ قید فعلیت ...

ج: نه، خب شما...

س: این که قدرت شرط تکلیف است

ج: این که غلط نیست.

س: نه، نه، می‌خواهم این را عرض ...، توی نسیان درست است. توی نسیان شارع می‌واند جزء مصلحت لازم الاستیفاء در خود آن مصلحت التفات من را شرط بکند. اما در شرط قدرت و تعذر؛ قدرت تعذر در نفس مصلحت واقعیه که دخیل نیست.

ج: چرا؟

س: پس امر ذات مصلحت؛ آن امر مرکب است. تأماً و تماماً و اگر یک جزء آن متعذر شد قطعاً این امر به مرکب چون مخترع شرعی است و متعلق شرعی؛ قطعاً آن نیست. آن چیزی که استظهار می‌کنیم از ادله فعلیت احکام بله منوط به شرط قدرت است. فعلیت احکام، اما مصلحت و آن چیزی که در مقام جعل و امر شارع به آن نظر کرده و مطلوب شارع هست و آن را بر ما گفته صلّوا، آن که قطعاً مرکب تأمه است. آن چه که فکر می‌کنم خلط شده این جا این چیزی که شرط فعلیت است با آن چیزی که شرط خود مصلحت است.

ج: نه، ببینید؛ در بحث قدرت گفته شده است که... ما یک قدرت شرعی داریم مثل استطاعت در باب حج که یک چیز خاصی...

س: آن أخذ شده درست! استطاعت أخذ در مصلحت است.

ج: حالا، در قدرت عقلی هم دو جور است. یکی قدرت عقلی که دخالتی در مصلحت و این‌ها ندارد. فلذا آن فقط شرط تکلیف است. یکی نه، قدرت عقلی که دخالت هم دارد. یعنی واقعاً امری که قدرت بر آن نیست ممکن است اصلاً مصلحت هم نداشته باشد.

س: می‌فرمایید ادعای استظهار می‌کنید...

ج: حالا نه...

س: چیزی که استظهار می‌کنند آقایان این نیست؛ ... استظهار می‌کنند قبلی است که فرمودید

ج: حالا می‌گوییم این‌جا، این‌جا تصویر این‌جوری می‌کنیم. می‌گوییم اگر ما این‌جوری بگوییم، بگوییم آن اجزاء غیرمتعذر؛ به‌خصوص در مثل نماز که داریم که «لا تسقط بحال» و فتوای معروف هم شاید همین است که با عجز بعضی اجزاء نمی‌شود، خب اگر بگوییم این‌جوری، این‌جا... و ما همین که احتمال دادیم که به این نحو امر قبلی بوده؛ یعنی این تصویر برای این است که ما یقین سابق خودمان را بگوییم می‌توانیم بگوییم. همان نفس او بتواند باقی باشد. احتمال می‌دهیم نفس او...؛ به خاطر چی؟ به خاطر این‌که شاید این‌جوری أخذ شده، ما احتیاج نداریم این‌جا برای این‌که اثبات بکنیم. ما می‌دانیم یک امر نفسی روی این بود قبل از تعذر و چون قابل تصویر هست بدون این‌که استصحابش هم بشود کلی قسم ثالث، پس مشمول اطلاعات ادله استصحاب می‌شود که لا تنقض البقین بالشک و با این شکل می‌توانیم بگوییم که استصحاب این‌جا جاری است و مشکلی ندارد لولا آن اشکال عام که بگوییم در شبهات حکمیه استصحاب جاری مثلاً نمی‌شود.

س: اگر شرط فعلیت تکالیف فقط باشد آن‌موقع...

ج: آن‌موقع بله اشکال دارد. چرا؟ یعنی اشکال منتقی وارد می‌شود که ایشان می‌فرمایند که چون آن امری که، امر واحدی که به این اجزاء که هم‌اشار غیرمتعذر بوده خورده؛ آن نمی‌شود آن امر واحد الان باشد بگوید إفعال هذا با آن جزءهایش، و آن انبساطی که قبل ما هستیم مال آن امر بوده که خوابیده بود روی این اجزاء، پس باید یک امر جدیدی روی اجزاء باقیمانده غیرمتعذر باشد تا این‌که این ضمناً این‌ها را بگیرد.

س: این‌ها اگر اثبات بشود که شرط درواقع فقط فعلیت است؛ اثبات بشود.

ج: بله، ولی اگر ما احتمال دادیم. می‌گوییم خب این‌که ما این را که یقین داریم بوده و این قابل بقاء هم هست بدون این‌که کلی قسم ثالث بشود. خب پس بنابراین چه اشکالی دارد به اطلاعات ادله استصحاب تمسک کنیم و بگوییم هست؟ این تتمه‌ای راجع به مسئله استصحاب.

و اما دلیل دومی که اصحاب به آن استدلال فرمودند برای این‌که بگویند....

س: شما در آخر پذیرفتید؟

ج: بله؟

س: در آخر با توجه به این که میانی‌تان با آقای خوئی یکی نیست در استصحاب در احکام کلی.

ج: بله، حسب ظاهر می‌شود.

س: کدام ...

ج: همین اخیر پنجم، همین.

س: یعنی پنجم دیگه شرط جُلّ اجزاء و این‌ها هم ندارید. این تقریر را بخواهید بکنید با احتمال هم مبرر این استصحاب را... صرف احتمال شرط...

ج: این مثل اسم صلاة دیگه، باید باقی باشد.

س: جان؟

ج: صلاة باید، صلاة باید ...، یعنی مثلاً حالا من فقط می‌توانم تکبیر بگویم من حیث؛ هیچی دیگه، من می‌دانم قطعاً این صلاة نیست. اسم صلاة....

س: تا دیروز مشکله‌ای که آقای؛ همین صاحب منتقی توی بحث چیز می‌کرد را قبول کردید در متعلق احکام حداقل یا چیه؟ توی ...، فرمودید در دروس این‌جور فرمودند که حداقل احراز وحدت نمی‌شود. این اشکال را پذیرفتید. این اشکال را پذیرفتید به حرف آقای خوئی که حداقل لابد از این که احراز وحدت نمی‌شود به خاطر این که متعلق خود شارع «العرف یتبع حکم الشارع» و حکم شارع رفته روی مرکب؛ الان دیگه نمی‌گوید باقی، حداقل احراز نمی‌کند. دیروز این اشکال را تقریباً پذیرفتید جواب ندادید. اما به این که الان که انبساط باشد، هر جا که در صدق مسما بشود می‌پذیریم استصحاب را.

ج: آره، ظاهراً، حالا باید، فعلاً اشکالی به ذهن نمی‌آید. حالا تأمل کنیم شاید ...، فعلاً این اشکال منتقی را می‌شود این‌جوری دفع کرد.

و اما دلیل دومی که به آن استدلال شده برای این که اجزاء و شرائط غیرمعتذره وجوب دارد و باید ایتان بشود تمسک به قاعده میسور هست و مستند قاعده میسور سه تا روایت است. که این سه روایت را الان بخوانیم که قهراً بحث طولانی هم دارد حالا بخشی از آن را ...

روایت اولی؛ ایشان می‌فرمایند: «ما رواه ابوهریره المرویه بطرق العامه قال خطبنا رسول الله ﷺ علیه و آله و سلم (البتة این صلی الله و آله و سلم) آن به مذهب خودمان گفتیم. و الا ما بخواهیم حفظ امانت کنیم که آن‌ها چه جوری نقل کردند شاید آله نداشته باشد. که این‌جا هم مثل این که (حالا چشم من درست نمی‌بیند چون ریز است) نمی‌دانم آله دارد یا نه «فقال ایها الناس قد فرض الله علیکم الحجّ فحجّوا (یا) فحجّوا. فقال رجل اکل عامٍ یا رسول الله ﷺ علیه و آله و سلم! فسکت صلی الله علیه و آله و سلم، حتی قالها ثلاثاً». یعنی آن مرد باز تکرار کرد همین سؤالش را سه بار «فقال رسول الله ﷺ علیه و آله: لو قلت نعم لوجب و لما استطعتم. ثم قال صلی الله علیه و آله و سلم: ذرونی ما ترککم، فانما هلك من کان قبلکم بکثرة سؤالهم و اختلافهم علی انبیائهم. فاذا امرتکم بشیء فأتوا منه ما استطعتم و اذا نهیتکم عن شیء فدعوه».

این روایت اول که «فاذا امرتکم بشیء فأتوا» از آن شیء که مورد امر واقع شده و مأموژه بوده؛ مقداری که....

س: تبعیض است.

ج: مقداری که... «ما» مای موصوله است و «منه» هم «من» آن تبعیض است. از آن که امر به شما کردم آن مقداری که استطاعت بر آن دارید از اجزاء و شرائط؛ آن ها را بیاورید. آن مقداری که استطاعت داشتید. استطهار شده؛ مستدل استطهار می کند معنای این جمله این است و لذا است که این را از ادله قاعده میسور قرار داده. بعد محقق خوئی فرموده که «و زاد فی الکفایه» آقای آخوند در کفایه «زاد لکفرتم بعد قوله لما استطعتم و لم اجد حسب ما راجعت الكتب الحاويه لهذا الروایه» که دارد «و لما استطعتم»، بعدش فرموده که آن وقت «لکفرتم»؛ یعنی انجام نمی دهید، با این که من امر کردم انجام نمی دهید آن وقت باعث کفر شما هم می شود.

در کتب خاصه دو جور این روایت نقل شده، یعنی یکی با همین صدر، به همین شکل، آن هایی که ما دیدیم همه اش «لکفرتم» دارد. یکی هم عوالی اللثالی که مرحوم شیخ فرموده این سه تا روایت را در عوالی اللثالی است. خود ایشان هم بعداً می فرمایند که اصحاب از کتب عوالی اللثالی نقل کردند. اصلاً در عوالی اللثالی؛ حالا این جایی آدرس داده بودند و بنده مراجعه کردم اصلاً صدرش را ندارد. جلد 4، صفحه 58، این جوری است. «إذا أمرتم بأمر فأتوا منه ما استطعتم» این دلالتش باز بهتر از این می شود. «إذا امرتم بأمر فأتوا» از آن امر به مقداری که استطاعت دارید، به مقداری که می توانید.

و اما فعلاً أقدم کتبی که از خاصه این روایت را با همین مقدمه و با همین جهات نقل کردند و متأخرین هم از آن کتاب نقل کردند مجمع البیان مرحوم طبرسی قدس سره هست که خب ایشان از اعلام قرن سادس است دیگه، شاید اواخر قرن پنجم و قرن سادس. در ذیل آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ» (مائده/101) در آن جا در وجه نزول این آیه شریفه اول یک وجهی را ذکر می کنند، بعد می فرمایند «و قيل كان قومٌ يسئلون رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم استهزاءً مرةً وامتحاناً مرةً فيقول له بعضهم من أباي و يقول الآخر أين أباي و يقول الآخر اذا ذلت ناقته أين ناقتي فانزل الله عز و جل هذه الآية که لا تسئلوا عن أشياء أن تبدلکم تسؤلکم عن این عباس»، این از ابن عباس نقل شده که وجه نزول این است. «و قيل حَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْحَجَّ فَقَامَ عُكَّاشَةُ بْنُ مِخَصِّنٍ (با صاد، حالا و ضبطش هم با عُكَّاشَة است عُكَّاشَة است؟ این هایش را نمی دانم). «و قيل سُرَاقَةُ بْنُ مَالِكٍ» آن کسی که بلند شده و سؤال کرده بعضی ها گفتند او بوده و بعضی هایش گفتند او بوده «قَقَالَ: أ فِي كُلِّ غَامٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ ص فَأَعْرَضَ عَنْهُ حَتَّى غَادَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا قَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ بَكَ وَ مَا يُؤْمِنُكَ أَنْ أَقُولَ نَعَمْ وَ اللَّهُ لَوْ قُلْتُ نَعَمْ لَوَجِبَتْ وَ لَوْ وَجِبَتْ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ لَوْ تَرَكْتُمْ لَكَفَرْتُمْ فَأَتَرَكُونِي كَمَا تَرَكْتُمْ قَائِلًا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَلْبُهُ يَكْتَرُ سُؤَالِهِمْ وَ اخْتِلَافِهِمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ فَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ إِذَا نَهَيْتُكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَاجْتَنِبُوهُ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَبِي أَمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ». ناقل این خطبه با این مطالب امیرالمؤمنین و ابوامامه باهلی است در مجمع البیان. پس روای؛ ابوهریره هم نیست. راوی مباشر، راوی مباشر ...؛ خب این روایت اول.

روایت دوم؛ آن زمان ها این ابزار چیز که نبوده؛ حالا ایشان هم تتبع کامل نفرموده، لابد حالا مثلاً به یکی چندتا کتاب دم دستی مراجعه فرموده بوده.

روایت دوم این هست که «هی المرسلۃ المحکی من کتاب الغوالی ایضا من امیرالمؤمنین علیه السلام اَنَّهُ قال ما لا یدرک کله لا یتدرک کله» عملی که همه‌اش را نمی‌شود انجام داد، کلی که همه‌ی آن کل و اجزاء و ابعاض آن را نمی‌شود انجام داد «لا یتدرک کله» همه‌اش ترک نمی‌شود. آن مقداری که می‌شود باید انجام داد. این هم عن امیرالمؤمنین اَنَّهُ قال.

حدیث سوم؛ «هی المرسلۃ المنقولۃ عن کتاب الغوالی ایضاً عن امیرالمؤمنین علیه السلام اَنَّهُ قال: المیسور لا یسقط بالمعسور». آن مقداری که میسر است به واسطه آن بخشی که معسور است و متعذر است ساقط نمی‌شود. این سه تا روایت.

بعد شروع می‌کنند یکی یکی این روایات را مورد بررسی سندی و دلالتی قرار دادن؛ این روایتی که خواندم؛ روایت اول، این‌جا من نوشتم مرآت العقول هم جلد 26، صفحه 120 همین جور نقل کرده؛ یعنی آن لکفرتم هم دارد و همان را از مجمع نقل کرده. (یعنی یادم نیست از مجمع نقل کرده یا خودش نقل کرده). بحارالانوار جلد 22، صفحه 31 هم که از مجمع نقل کرده به همین شکل؛ یعنی این کتاب‌های باز مثل بحار و مرآت هم حالا چه جور بوده که آن موقع محقق خوئی رضوان‌الله علیه مراجعه نفرموده بوده چه جور بوده که...؟ شاید به کتب عامّه فقط اقتصار کرده بوده مثلاً، نمی‌دانم چه جور بوده.

خب راجع به روایت اولی ایشان سه تا اشکال دارد.

یک: ضعف سند؛ دو: تردد متن بیم مایصح الاستدلال و ما لایصح الاستدلال؛ سه: ضعف دلالت.

اما از نظر سند می‌فرمایند که خب این مرسل است. یعنی از ناقلین تا (حالا به نقل ایشان) ابوهریره، چه اشخاصی این‌ها واسطه هستند نمی‌دانیم. حالا ولو ابوهریره هم آدم ثقه‌ای باشد. یا حالا تکمیل کنیم بیان ایشان را به این‌که ولو اگر به نقل مجمع البیان هم بخواهیم...، مجمع البیان هم که خودش اسناد جزمی نداده بود. و قیل؛ اگر اسناد جزمی داده بود ما می‌گفتیم، تصحیح می‌کردیم سند را، برای خاطر همین هم من رفتم مجمع البیان را نگاه کردم ببینم نقل او چه جوری است. مال قرن ششم و پنجم و این‌ها آدم‌هایی هستند که بیانی که می‌گفتیم برای مرسلات جزمی، ولی ایشان هم می‌گوید «قیل عن امیرالمؤمنین» و فلان کس، بالاخره پس بنابراین سند هم ایشان ذکر نکرده و ارسال دارد. مرسل است. این یک مطلب.

بعد پس یکی به خاطر ارسال است. دو: می‌فرمایند که راوی این از آن مرسلاتی است که خیلی خراب است. چون راوی‌اش هم ابوهریره و حالا ابوهریره هم که روشن است و مرحوم می‌فرمایند از شرف‌الدین رضوان‌الله علیه اثبات فرموده. کتابی دارد آسید شرف‌الدین راجع به همان صاحب کتاب معروف آسید شرف‌الدین که نامه‌هایی است که ایشان با چیز نوشته و چاپ شده و چی؟

س: ...

ج: مراجعات بله.

ایشان «و قد تصدّی لإثبات کونه متعمّداً فی الکذب علی الرسول صلّی الله علیه و آله و سلّم سماحة السید شرف‌الدین العاملی رحمه الله». خب راوی هم که این است.

دو: یشتند در ضعف، این که می‌فرمایند اصلاً این روایت «غیر موجودة فی کتب متقدم الاصحاب و إنما رواها المتأخرون نقلاً عن محکم کتاب غوالی اللثالی» تازه نه از عوالی اللثالی «عن محکم کتاب غوالی اللثالی» یک عده از آن کتاب تازه نقل می‌کنند، خود این‌ها هم از آن نقل نکردند از خود. کتاب غوالی اللثالی هم کتاب موثوق به‌ای نیست «و الكتاب المذكور ايضاً ليس موثقاً به» نه این که خودش را نمی‌گوییم ولی کتابش موثوق به نیست، چرا؟ چون بنایش بر این بوده که اصل سند را نقل کند در این جا، خب یک آدم ثقه‌ی معتمدی اما یک کتابی می‌نویسند آن جا می‌گوید من بنای‌ام بر این نیست مثل مرحوم مجلسی قدس سره. مجلسی که در غایت وثاقت و امانت است ولی خودش توی بحار فرموده من برای این که این روایت از بین نرود بنای‌ام بر این نیست که روایت صحیح و موثق را نقل کند. برای این که این‌ها از بین نرود همه را جمع کرده و چیز دیگری هم که در نظرش بوده این است که خب گاهی تواتر اجماعی درست می‌شود، تواتر معنوی درست می‌شود. «و قد تصدى للقدح عليه من ليس من عادته القطع فی کتب الاخبار كصاحب الحدائق رحمه الله». خب پس این مرسل است آن هم مرسلی که مرسل آن حالا که مرسل‌الیه آن ابو هریره هست و این آقا کسی است که تعمد بر کذب به رسول خدا هم ثابت شده که داشته، متقدمین اصحاب هم که نقل نکردند، متأخرین از محکم قوانین هم که قوانین هم خودش کتاب معتبری نیست. خب با آن چیزی که از مجمع خواندیم روشن است که خب این مضعفات که حالا آوردند این‌ها مال عدم مراجعه بوده و عدم وقوف به این مطلب بوده و الا راوی که امیرالمؤمنین و کسی دیگر است اصلاً نگفته ابو هریره است، بله توی کتب عامه شاید از ابو هریره هم نقل کردند، آن وقت این جا از جاهایی می‌شود که تعاضد اتفاقاً می‌کند که نقل سند دیگری که از امیرالمؤمنین هست و از آن شخص دیگر هست حالا آن هم حرفش این جا و این که متقدمین اصحاب نقل نکردند خب چرا، طبرسی رضوان الله علیه که از متقدمین کی مقصودتان هست؟ در این طبقات به این‌ها می‌گوییم متقدمین دیگر، قرن پنج و شش و این‌ها را متقدمین اصحاب، خود شیخ مال قرن پنجم هست دیگر شیخ طوسی، شیخ مفید مال قرن پنجم هست مثلاً. خب نقل کردند این‌ها و از کتاب غوالی اللثالی این نه، اصلاً این متن توی کتاب غوالی اللثالی نیست به این شکل، دیروز خواندم دیگر کتاب غوالی اللثالی اصلاً این صدر را ندارد، آن قسمت آن هم فرق می‌کند با این چیزی که این جا ذکر شده. اما در عین حال این ضعف سند بله این درست است، البته ما بالاخره سندی تا مولا امیرالمؤمنین سلام الله علیه برای‌مان نقل نشده که ایشان به سندی دارد از امیرالمؤمنین دارد نقل می‌کند این درست است.

خب قد یجاب از این مشکله هم وحید بهبهانی قدس سره جواب دادند هم شیخ اعظم. وحید بهبهانی فرموده است که: «و الروایات» هرسته‌ای آن را می‌گوید، هرسته‌ای این روایت «و الروایات معتبرة عند الاصحاب يستدلون بها فی مواضع لا تحصى»، این را وحید بهبهانی در حاشیه‌ی وافی صفحه‌ی دویست و هفتاد و سه فرموده. شیخ انصاری هم در فرائد، در رسائل فرموده «المرویات» بعد از این که سه تا روایت را ذکر می‌کند می‌فرماید «المرویات فی غوالی اللثالی و ضعف اسنادها مجبوز باشتهار التمسک بها بین الاصحاب فی ابواب العبادات كما لا يخفى علی المتدبر». محقق خوئی قدس سره کأن ناظر به این فرمایشات اصحاب هم نقل نکردند که. فرموده که با جبر سند هم نمی‌توانید تصحیح کنید «و أمّا دعوى انجبارها بعمل الأصحاب فمدفوعة».

اولاً می‌فرمایند که صغرای این مسأله که اصحاب به این روایات تمسک کردند ثابت نیست، برای این که ما در غیر باب صلاة ندیدیم که به این مطلب این فتوا را بدهند. مثلاً یک کسی مقداری از حج را نمی‌تواند انجام بدهد، کجا گفتند باید واجب است برایش؟ یا

کسی نصف روز روزه را می‌تواند بگیرد، همه‌اش را نمی‌تواند، کی گفته باید پس مقداری که می‌تواند بیاورد؟ و همین‌طور واجبات دیگر، فقط در باب صلاة است که گفته. توی باب صلاة هم استناد به این روایت معلوم نیست، از دلیل این‌که مسلّم است که صلاة لا یتُرک بحال نتوانستند و جبر به عمل مشهور در جایی است که ثابت بشود استناد این‌ها و این استناد روشن نیست. «بعدم ثبوت استناد الأصحاب إليها فی مقام العمل و مجرد و موافقة فتوی الأصحاب لخير ضعيف لا یوجب الانجبار ما لم یثبت استنادهم علیه». تطابق که فایده ندارد، باید به استناد آن این حرف را زد، نه و الا فتوای‌شان مطابق آن درآمده ولی به یک چیز دیگر استناد کرده «و لم یعلم من الأصحاب العمل بقاعدة المیسور إلا فی الصلاة و فیها دلیل خاص دلّ علی عدم جواز ترکها بحال فلم یعلم استنادهم علی الروایة المذكورة». یادم می‌آید یک شبی روضه بود منزل آقای مشکات اصفهانی در همین قم، مرحوم استاد آقا حاج شیخ جواد تبریزی قدس‌سره شرکت کردند در آن، من هم کنارشان نشسته بودم. آن‌جا بعد از روضه حالا بحث‌های همین مسأله و.... ایشان فرمودند بله قاعده‌ی میسور در صلاة مثل این‌که علماء به آن عمل کردند یعنی ایشان مثلاً اطمینان داشت که در نسبت به صلاة، ولی آقای خوئی می‌فرمودند نه ما اصلاً صلاة را هم قبول نداریم....

س: نه قاعده‌ی میسور با روایت ابو هریره که این‌جا هست دوتا هست حاج آقا ...

ج: نه همین دیگر همین‌ها ...

س: ...

ج: نه، بله حالا عرض می‌کنم عبارت ایشان جوری بود که کأنّ ...

س: ...

ج: نه که نسبت به صلاة مثل این‌که این ...

س: یعنی روایت ...

ج: بله من آن‌جا این جوری استفاده کرده، حالا شما که نبودی عبارتش را که ...

س: ... خود روایت را نقل می‌کند ... قاعده‌ی میسور ...

ج: نه قاعده‌ی میسور یعنی نه ...

س: آقا قاعده‌ی میسور یعنی روایت؟

ج: بله.

س: سه‌تا مستند هم ... آورده قاعده‌ی میسور.

س: نه ایشان این‌طور فرموده.

ج: بعد به خدمت شما عرض شود که جواب دومی که می‌دهند از راه این که کبری را ما قبول نداریم وقتی روایتی ضعیف باشد ولو ثابت هم باشد که اصحاب استندوا الیه ولی ما جبر را قبول نداریم کما این‌که کسر را قبول نداریم جبر را هم قبول نداریم. «و أنّ مجرد

عمل الأصحاب لا يوجب الانجبار بعد كون الخير في نفسه ضعيفاً غير داخل في موضوع الحجية». شارع گفته خبر ثقة حجت است عمل اصحاب که ثقه‌اش نمی‌کند. ممکن است این‌ها به خاطر قرائن بوده، قرائن را هم ما چه می‌دانیم شاید اشتباه کرده.

خب حالا این دیگر بحث کبروی‌اش که مال جای خودش است در اصول، اشکال دوم ایشان هم این هست. خب نتیجه این شد که انصافش هم این است که ما نمی‌توانیم ثابت کنیم که عمل اصحاب استناد کردند به این روایات، این هم این اشکال اول ایشان.

اشکال دوم ایشان چی بود؟ بخوانم یا نخوانم؟ اشکال دوم ایشان تردد متن است، بین ما یصح الاستدلال و ما لا یصح الاستدلال. می‌فرمایند که این روایت در صحیح نسائی که از عامه هست صحیح نسائی، «مروئ بوجه آخر» که «مروی بوجه آخر لا یدل علی المقام أصلاً، و هو قوله صلی الله علیه وآله فإذا أمرتکم بشئ فخذوا به ما استطعتم»..

س: این دیگر استطاعت انسان در اصل ...

ج: می‌فرمایند که طبق این نقل «و إذا نهیتکم عن شئ فاجتنبوه» طبق این نقل این «ما» حتماً مای زمانیه است «فخذوا اذا امرتکم بشئ» فخذوا به آن شئی مادامی که تا زمانی که یا در زمانی که استطاعت و قدرت داری، پس دلالت می‌کند به این‌که تکالیف مشروط به قدرت است. این ربطی به بحث ما ندارد. ما می‌خواهیم بگویم در زمانی که بعضی تار و پود عملی غیر مقدور شد آن مقدوره‌ایش آیا امر دارد یا ندارد؟ پس بنابراین این اجنبی از مقام می‌شود.

خب بعد می‌فرمایند که اگر شما اشکال کنید به ما، بگویید که آن متنی که مجبور به عمل اصحاب است این نیست، آن متن است؛ چون این اشکال تردد متن بعد از صرف نظر از اشکال قبل بود که ما بپذیریم سند درست است و عمل جابر عمل اصل است، می‌گوییم متن مردد است. خب جواب این است که متن مردد بین چیزی است که مجبور به عمل اصحاب است و چیزی که مرسل است و مجبور نیست به عمل اصحاب، حجت نیست این‌جا، باید به آن اخذ بکند. از این جواب می‌دهند، می‌گویند در خاصه هم این متن دو جور نقل شده، این حرف که بگویید که «و توهّم أنّ اختلاف الطریقین لا یضر بالاستدلال بعد کون احدهما منجبراً بالشّهرة عند الاصحاب دون الآخر» این توهّم مدفوع «بأنّ الروایة کما نقلت فی کتب العامة بوجهین» یکی آن که اول خواندیم یکی هم این که در صحیح نسائی بود «کذلک نقلت فی کتب الخاصة أيضاً بوجهین» البته نه بوجهی که کتب عامه دو جور است «فإنّ الموجود فی باب صلاة العراة من البحار فأتوا به ما استطعتم» نه «منه» که شما «من» تبعیض بگیری، یعنی همانی که امر کردم تا وقتی قدرت دارید بیارید «فأتوا به ما استطعتم فلا وجه لدعوی انجبار أحد الطریقین، فالمنجبر علی تقدیر التسليم انما هو إحدى الروایتین اجمالاً، فلا یصح الاستدلال بخصوص إحداهما مع عدم ثبوت انجبارها».

س: مگر جبرش در قاعده‌ی میسور نبود؟

ج: بله؟

س: اگر جبرش توی قاعده‌ی میسور بود پس معلوم می‌شد که این یکی را عمل کردند به آن، با غض نظر از بقیه‌ی اشکالات اگر جبرش به این واسطه بود که در باب صلات و امثال این‌ها عمل کردن در قاعده‌ی میسور دیگر خب این نقل تقویت می‌شود نه آن نقلی که بهی است.

ج: بله ظاهراً اشکال وارد باشد به ایشان.

ببینید ما می‌گوییم اشکال چی بود؟ ما باید ببینیم که شما آن‌که آن طریقی که مورد استناد اصحاب واقع شده ببینیم کدام است؟ حالا توی عامه دو جور نقل شده، توی خاصه هم دو جور نقل شده، یکی‌اش آن است که یصح الاستدلال به، یکی بآء دارد و خب باز عمل اصحاب طبق آن بوده و الا این‌که روشن است اصحاب یعنی بگوییم این‌قدر خطا کردند همه‌ی اصحاب که یک چیزی که اصلاً اجنبی است و دلالت ندارد که بگوییم نمی‌دانیم به این استناد کرده، چون ایشان می‌خواهد بفرماید ما نمی‌دانیم به کدام استناد کرده؟

س: ولی به بآء که برمی‌گردیم خیلی بعید است استدلال ...

ج: نمی‌دانیم به این استناد کردند یا به آن استناد کردند؟ که ما این را صحیح الاستدلال نمی‌دانیم؟ آن را می‌دانیم؟ پس نمی‌دانیم آن‌که ما صحیح الاستدلال می‌دانیم آن‌ها به آن استدلال کردند یا نکردند؟ خب این جواب این است که اولاً آن‌هایی که توی کتاب‌ها نقل کردند، آن‌هایی که ما می‌بینیم و به آن استدلال کردند که با منه نقل کردند ...

س: حاج آقا شاید مراد ایشان این باشد ایشان می‌خواهد با جبر عمل اصحاب بیاید صدور را اثبات بکند، وقتی که به آن‌هایی که، و آن‌هایی هم که همه عمل کردند از باب دلالت ... این درست است. اما حالا که صادر می‌شود وقتی یک مورد را دو نقل داریم اصلش ثابت می‌شود، نقل مال قضیه‌ی واحده است، دوتا نقل که دوجور نسخه داریم مال یک قضیه‌ی واحده است، این قضیه‌ی واحده اصل صدورش واسطه‌ی عمل اصحاب ثابت می‌شود اما بقیه‌اش که اجتهادشان هست، می‌ماند چی؟ می‌ماند اختلاف نسخ، اختلاف نسخ می‌شود عین این‌که یک روایتی را فرض بفرمایید روایت درست است صحیح است دوتا نسخه داریم، دوتا نسخه یکی یصح الاستدلال به، یعنی یصح ...

ج: نه اختلاف نسخ نیست، ایشان این را نمی‌گویند ...

س: این‌جا چون وحدت واقع دارد ایشان با عمل ...

ج: نه

س: ... اصل صدور را ثابت می‌کند بعد می‌گوید

ج: نه اختلاف نسخه این‌جا نیست، آن کلام حضرت را این‌جوری نقل می‌کند «نسائی» ...

س: برای یک واقعه مگر نبود؟

ج: نه درست است همان یک ... نه این‌که اختلاف نسخه به آن نمی‌گویند که. اختلاف نسخه به این، ببینید ...

س: ...

ج: اختلاف نسخه یعنی این‌که شما کتاب کافی حتماً یک‌جور نوشته شده، مستنسخین می‌آیند مختلف ...

س: نسخ یعنی متعدد ...

ج: آهان کافی است و معلوم است که آن جا یک جور است. اما این جا پیامبر(ص) مطلبی فرمودند تَقْلَه اختلاف در نقل دارند که آن ...

س: اختلاف نقل، باز هم فرق نمی کند ...

ج: آهان خب حالا اختلاف در نقل، حالا ایشان می فرمایند که پس ما یک ناقل یک طریق داریم آن جوری دارد برای ما نقل می کند، یک طریق داریم این جوری برای ما نقل می کند که لا یصح استدلال به، یک طریق دارد آن جوری نقل می کند یصح الاستدلال، یک طریق دارد این جوری نقل لا یصح الاستدلال. عمل اصحاب ما نمی دانیم طبق کدامش هست، فلذا فرموده: «فالمنجبر علی تقدیر التسلیم» که کبری و استناد و این ها همه را بپذیریم «انما إحدى الروایتین اجمالاً» علم اجمالی داریم که یکی از این دوتا منجبر است، اما این کدام است؟ نمی دانیم، آیا آن است که یصح الاستدلال به منجبر است یا نه؟ بله می دانیم یکی از این دوتا منجبر است. این جا دوتا مطلب هست، یکی این که اولاً این علم اجمالی هم باید بگویند پیدا نمی شود چون شاید بعضی اصحاب، شما وقتی احتمال می دهید شاید اصلاً همه به این فتوا به آن، خب شاید بعضی به آن بعضی به این

س: کل جبر از بین می رود ...

ج: اصلاً جبر.... استناد پس مشهور معلوم نیست، مشهور شاید دو طایفه هستند ...

س: پس جبر از بین می رود کلاً ...

ج: اصلاً صغری نمی شود. دو: این که ما بگویم اگر صغرای آن معلوم شد این اصحاب همه به آن متنی که اصلاً دلالت ندارد و اجنبی است و واضح است استناد کردند، خب روشن است به آن استناد کردند و شاهدش این است که مستدلینی که کلماتشان به دست ما رسیده منه نقل کردند.

س: این که قطعی است، اصلاً به ... تبریزی استشهاد کردند دیگر ...

ج: پس بنابراین ایشان که می فرمایند اشکال متنی ما داریم که مردد است و این بیاناتی که این جا نقل شده حالا شاید مقرر ...

س: سید مرتضی و علامه حلی هم دارند ...

ج: بله؟

س: سید مرتضی، علامه حلی هر دو دارند این را ..

ج: سید مرتضی کجا نقل کرده؟

س: توی ...

ج: خیلی خوب است آن هم. در الرسائل؟

س: آره الرسائل، علامه که دارد در نهایه

ج: حالا علامه که متأخر است اما سید مرتضی مهم است ...

س: سید مرتضی هم دارد

ج: چه جور نقل کرده بیاورید؟

س: منه نقل کرده ...

ج: نه سندش را چه جور نقل کرده؟

س: سند نقل نمی‌کند ... سند نمی‌آورد ...

ج: قال(ص) خیلی عالی است ...

س: علامه دارد

ج: و قال(ص) اذا امرتكم بشيء فأتوا منه ما استطعتم ...

س: ندیده این‌ها را ظاهراً.

ج: خب ایشان که استناد جزمی دارد می‌دهد ...

س: سندش درست می‌گوید ...

ج: بعدش فلذا ببینید «و روی أنه صَلَّى الله عليه و آله قال لفاطمة عليها السلام حين أخدمها غلاماً» حضرت پیامبر یک غلامی را برای حضرت قرار داد فرمود به ایشان «لا تكلفيه ما لا يطيق» کارهایی که طاقتش را ندارد دستور نده به او که انجام بدهد، حالا آن را به عنوان «روی» نقل کرده، قبلش قال(ص)، یعنی حواسش هست آنجایی که جزم ندارد و خودش روایت نمی‌کند می‌گوید «روی»، آنجایی که خودش برایش ثابت است می‌گوید قال(ص)، یعنی راوی می‌شود آن‌جا خود سید مرتضی، و ليس لأحد التشكيك فيما يرويه ثقاتنا.

خب پس این هم خوب شد که ما، خدا رحمت کند شیخنا الاستاد آقای حاج کاظم می‌فرمود با آمدن این‌ها فحص بدون مراجعه به این‌ها کامل نیست دیگر. فحص و یأسی که، و حاج آقا بزرگ نقل کردند که آقای آخوند بعد از این‌که مستدرک نوشته شد توی جلسه‌ی استفتاء علاوه بر وسائل می‌فرمودند مستدرک را هم بیاورید و الا فحص کامل نیست.

س: ...

ج: بله؟

س: ...

ج: من ولی امروز همین چیز را زدم، سیصد و پنجاه و خرده‌ای هم مورد بود ولی مال سید مرتضی می‌خواستیم ببینیم آن‌ها هم نقل کردند یا نه، نیامد، شما چه واژه‌ای را زدید؟

س: همین کلمه را زدم

ج: کلمه‌ی؟

س: فأتوا منه ...

ج: آهان فأتوا منه، من، ما استطعتم را زدم. خب ممنون!

و اما جواب سومى که ظرف دلالى باشد حاصل آن را عرض کنیم دیگر حالا، ایشان مى‌فرماید این سه احتمال در آن هست، «فأتوا منه ما استطعتم» که ما استطعتم مفعول فأتوا هست، منه متعلق به ما استطعتم، يعنى فأتوا، چى را فأتوا؟ ما استطعتم منه، اذا امرتکم بشىء، اگر یک وقتى به یک کارى امر کردم فأتوا ما استطعتم از آن را، هر مقدارى از آن را که استطاعت دارید بیاورید و ما هم ماى موصوله هست، هر مقدار ...

س: کما این‌که با سائل این جور درمى‌آید، طرف گفت أ فى کل عام؟ کل حج را انجام بدهم؟ کامل حج را هر سال انجام بدهم؟ گفت ...

ج: حالا ایشان هم برعکس فرمایش شما مى‌گویند.

خب این یک احتمال، این احتمال به درد استدلال ما مى‌خورد، ولى مى‌گویند به قرینه سؤال سائل ...

س: چون در مورد تغییر در اجزاء نیست.

ج: نیست.

حالا ببخشید من قبل از این‌که به این منتقل بشوم یک نکته‌ای مى‌خواستم بگویم راجع به آن قبلى که یادمان نرود حالا این. یکى دیگر از چیزهائى که ممکن است کسى بگوید این روایت اشکال مى‌کند آن خطبه را در سند يعنى در صدورش، این‌که مشتمل به یک امرى است که خلاف ضرورت شاید باشد ...

س: ... که سؤال مى‌کنید است ...

ج: چون هَلّا تعلمتُ خب چکار بکند بیچاره؟ مگر نباید برود سؤال بکند؟ خب احتمال تکلیف مى‌دهد دیگر. فحص نباید بکند؟

س: منتها به تفکیک حجیت باید ... حل کرد اشکال به ذهن‌مان رسید ... خلاف روایات متعددى که روات از امام سؤال مى‌کنند و این‌ها، ولى خب تفکیک در حجیت ...

ج: مگر این‌که این جور بگویم، بگویم که در زمانى که یک کسى تکلیف دارد، معصوم تکلیف دارد احکام را بگوید و او تأخیر در بیان نمى‌کند توى تکلیفش هست، این‌جا وجهى برای سؤال نیست، چون اگر نگفت معلوم مى‌شود الان وظیفه‌ی ما نیست. او هَلّا تعلمت مال کجاست؟ مال این‌که چنین قرینه‌ای وجود ندارد. اما جایی که پیغمبر اکرم الان دارد مى‌فرماید الان در مقام بیان است الان دارد وظایف را مى‌خواهد روشن بکند و بار اول هم که سؤال کردى دیگر حضرت چیزى نفرمود، این‌جا این جور جواب بدهیم ...

س: اما این‌جا ...

ج: آهان، که پس کسى به این روایت بگوید که خب يعنى چى؟ يعنى پس ما الان خانه نشینیم بیاید سؤال بکنیم، خب چه لزومى دارد برویم رساله نگاه کنیم؟ چه لزومى دارد

برویم از مراجع بپرسیم؟

س: ...

ج: بله؟

س: این غیر از حال روات است، چون آن‌ها در اثر ظلم ظالمین آن وظیفه‌ی کامل‌شان ...

ج: هان نه آن‌جا چنین قرینه‌ای نبود که امام الان در مقام بیان است، آن نمی‌دانست، اما زمانی که این چنین باشد و ...

س: زمان خود پیامبر ...

ج: و پیامبر این‌جوری بوده

آن زمان بیان نفرمود، به‌خصوص این‌که ظاهراً این‌طور که نقل می‌کنند در حجة الوداع هم بوده یعنی تا آن‌وقت هم نفرموده بود که هر سال و عمل حضرت هم چون روشن هست، هر سال هم که خودشان نمی‌رفتند دیگر، هر سال چه‌جوری. یعنی کأنّ جای این سؤال‌ها هم نبود.

س: سؤالات اضافی

ج: آن‌وقت این، اگر هم بگویم شاید مثلاً امر مولوی خودم باشد، یعنی به عنوان کأنّ ... پس آن جهت هم حالا، حالا ...

س: ... تفکیک هم هست حاج آقا، با تفکیک هم ...

ج: چی را؟

س: آن بخشی که مشکل ... قبول نمی‌کنیم این بخش ...

ج: بله حالا این‌جا هم یک چیزی توی ...

آقای خوئی فرموده که این یک احتمال است و این احتمال را رد می‌کند می‌گوید قابل قبول نیست، قرینه‌ی داخلی داریم که این نمی‌شود مراد باشد. احتمال دوم، که قرینه‌ی داخلی را حالا برمی‌گردیم بعد، این‌ها فعلاً شاکله‌ی فرمایش ایشان بود. احتمال دوم این است که این «ما» موصوله باشد مثل قبلی ولی «من، من» بیانیه باشد نه تبعیض. حالا ابتداءً این‌جور من بیانیه، یعنی اِذا أمرتکم به یک شیء کلی که دارای افراد مصادیقی هست فأتوا منهم ما استطعتم، از افراد او هر مقداری که استطاعت دارید بیاورید.

بعد ایشان می‌فرماید که حالا ما گفتیم بیانیه ولی بعید نیست که «من» بیانیه هم بازگشت آن به چی باشد؟ به همان «من» تبعیض باشد. و می‌فرمایند از باب این‌که چه یک مرکب و کل‌ها اجزاء مقصود باشد «من» می‌شود استعمال کرد، چه یک کلی‌ها افراد باشد، این‌ها هر فردی این‌جا «من» می‌شود گفت. مثلاً دوتا مثال می‌زنند، می‌گویند شما می‌توانید بگویید «اشتریت من البستان نصفه» خب این تبعیض است دیگر یعنی نصف این بستان «من البستان نصفه» یا بگویید «لا املك من البستان الا واحداً» این‌جا یعنی از بستان‌هایی که توی عالم است من فقط یک بستان مالک هستم که این، این‌جا «من» همان تبعیض

است، نه این که این جا بگویم «من» تبعیض نیست و بیانیه هست.

س: خب این را ... تبعیضی است، قبلی گفتید این خلاف است، یعنی تبعیضی از کلی نه از کل...

ج: که بعض آن یعنی بعض افراد آن هستند درحقیقت و الا آن که ...

س: حاج آقا اگر بیان خود شیء باشد چی؟ این که دیگر هیچ گونه نمی شود

ج: بله؟

س: «من» بیانیه باشد بیان خود شیء باشد، کأنه فرموده فأتوه ما استطعتم، یعنی آن را به جا بیاورید تا زمانی که قدرت دارید. اگر «من» بیانیه به این معنا باشد که دیگر اصلاً با تبعیض سازگار نیست که. اذا امرتکم بشیء فاتوه ما استطعتم، به جا بیاورید تا زمانی که قدرت دارید، امروز قدرت دارید به جا بیاورید فردا قدرت تان زائل شد به جا بیاورید. «من» بیانیه به این توضیح دیگر به تبعیض ربطی ندارد.

س: «من» این جا زائد بیانیه است ...

ج: حالا حاصل فرمایش ایشان، ایشان این احتمال دوم هم می گویند این احتمال دوم هم ولو فی نفسه هست ولی باز به قرینه‌ی داخلی با مورد روایت نمی سازد، فلذا این هم می گویم ...

س: چرا نمی سازد؟ چه جور نمی سازد؟

ج: بله؟ چطر قبلی نمی ساخت؟

س: قبلی فرق می کرد، ما اتفاقاً از تبعیضیه‌ی قبلی بعض از کل فهمیدیم ...

ج: آقا خلاصه اش این است حالا یک کلمه بگویم، ایشان این حرفش این است می گوید به مورد چرا نمی سازد؟ می گوید برای این که در حج مسلّم است قطعی است عامتاً مثلاً و خاصتاً که کسی که یک بخشی از حج را نمی تواند انجام بدهد، طوافش را مثلاً نمی تواند انجام بدهد، قدرت اصلاً ندارد ...

س: به او نمی گویند بقیه را ...

ج: نمی گویند بقیه را انجام بده. پس با مورد نمی سازد که بگوید وقتی بعض اش را نمی توانی، و خروج مورد چی می کند؟ مستهجن است، پس باید یک جوری معنایش باشد که با مورد بسازد، این در آن. بعدی هم همین جور بود. بابا تا هر مقدار که از افراد هرچی می توانید بیاورید. ما یک بار حجة الاسلام رفتیم دیگر ساقط است، هر مقدار از افرادش می توانید بیاورید، این هم نیست....

س: یعنی الان داریم با ضرورت

ج: خب آره دیگر، یعنی از

س: ... قرینه‌ی داخلیه‌ای که ...

ج: نه قرینه‌ی داخلیه سؤال سائل که از حج بود، قرینه‌ی داخلیه این بود که سؤال سائل از حج بود، حج هم بالضروره در اسلام حکمش این نیست. پس و پیامبر هم (ص) نمی‌شود بگویم کلامی فرموده که مورد سؤال را نمی‌گیرد.

س: آقا طرف از ضروری پرسیده، حضرت دارد احتمالاً در مورد ضرورت ...

ج: نه حضرت این جوابی که دارند می‌دهند باید به تکلیف به مورد باشد، نمی‌توانند حضرت بفرمایند بعض آن را بیاور چون مسلم است نیست، نمی‌توانند بگویند تا افرادی که از او مقدورت هست بیاور ...

س: الان بعض که هیچی، جواب دادیم بعض از افراد را می‌خواهیم بگویم ...

ج: پس بنابراین باید ...

س: بعض افراد کجا ...

ج: حالا اجازه بدهید من این خلاصه‌ی کلام ایشان را بگویم اشکال سوم ...

پس بنابراین باید بگویم چی؟ باید بگویم این «من» زائده است نه تبعیض است نه بیانیه است «من» زائده است، حالا این «ما» هم ما موصوفه بگیرید یا زمانیه بگیرید دیگر فرقی نمی‌کند. معنایش چی می‌شود؟ معنایش این می‌شود که فأتوا مادامی که قدرت دارید یا در زمانی که قدرت دارید یا فأتوا آن چیزی را که قدرت دارید. پس این دلالت می‌کند بر این که تکالیف مشروط به قدرت است. ایشان می‌فرمایند به قرینه‌ی این که آن دو احتمال قبلی قرینه‌ی بر خلافت داریم ولو فی نفسه احتمال بخصوص آن اولی احتمالش وجود دارد، پس معنای حدیث باید همین سومی باشد و این سومی ربطی به بحث ندارد بلکه دلالت بر اشتراط قدرت می‌کند. بنابراین روایت علاوه بر این که سندش ضعیف است، علاوه بر این که متن آن مردد است بین ما یصح الاستدلال و ما لا یصح الاستدلال ضعف دلالتی دارد، چون به این قرینه‌ای که گفتیم معنای روایت این است که تکلیف مشروط به قدرت است و این ربطی به بحث ما ندارد، خب این فرمایش ایشان است. این این‌جا بخصوص حالا من یک مقداری دغدغه داشتم که وقتی این روایت خیلی ضعیف سند دارد حالا ما چقدر وقت صرف دلالتش و بحث‌های دلالتی‌اش بکنیم ولی با توجه به نقل سید مرتضی و اسناد جزمی سید مرتضی، خب از نظر ضعف سند خدمت شما یک قوتی پیدا کرد فلذا دیگر حالا این می‌طلبد که ما در دلالت آن بحث بکنیم.

در منتقی ظاهراً خواسته جواب بدهد از این که نه این قرینه‌ی شما قرینه‌ی بر عدم امکان اراده‌ی اول نیست. یک بیانی ایشان دارد این را نقل می‌کنیم، بگذارید این را خودم هم جوابی آماده کردم که آن هم ان شاء الله برای جلسه‌ی بعد. منتها جلسه‌ی بعد که دیگر حالا ظاهراً جناب آقای شیرمهد صلاح دانستند که ما تعطیل کنیم و از نوزدهم قبل از آن درس رسمی حوزه به یک هفته از بیست و ششم درس رسمی حوزه شروع می‌شود، آن یک هفته را ما این باقی‌مانده را مثلاً ولو به این که در یک روز مثلاً دوتا جلسه داشته باشیم، داشته باشیم که دیگر مثلاً بیست و ششم از اول... آن خاتمه هم بنا نداریم این‌جا بحث کنیم چون یک رسم نابجایی درست شده هی همه تبعیت کردند. باید خاتمه فی شرایط الاصول باید بعد از مباحث همه‌ی اصول باشد که یکی‌اش هم استصحاب است نه بیایی این وسط قرارش بدهی. برائت و اشتغال را بحث بکنی، این وسط شرایط را بگویی بعد دوباره بروی سراغ استصحاب. خب باید همه‌ی این‌ها تمام بشود بعد بروی سراغ شرایط

عمل به اصول چی هست؟ فلذا ما آن شرایط را می‌گذاریم بعد از استصحاب، دیگر این‌جا تبعیت از اصحاب این‌جا لازم نیست. فلذاست که ان‌شاءالله بیست و ششم همان بحث استصحاب را عرض می‌کنیم. متن‌مان هم همین مصباح قرار می‌دهیم بهتر از کفایه هست متن قرار دادن. چون مشتمل بر مطالب کفایه هست منظم‌تر و ناظر به بیشتر حرف‌های اصلی هست. این را محور قرار می‌دهیم ...

س: برای استصحاب را می‌فرمایید؟

ج: بله دیگر همین‌طور که این قسمت را چیز قرار دادیم متن بر این را آقایان می‌خواهند کار کنند، محورشان را همان ترتیب مباحثش را همان چیز قرار بدهند. ان‌شاءالله حالا دیگر تتمه‌ی کلام برای نوزدهم ان‌شاءالله.

و صلی الله محمد و آله الطاهرین.